

میراث معنوی ما نیما

www.tabarestan.info

بمناسبت چهل و پنجمین سال خاموشی
۱۳ دی ماه ۱۳۸۳

سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان مازندران
انجمن دوستداران میراث فرهنگی هوتو



سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان مازندران

انجمن دوستداران میراث فرهنگی "هوتو"

متن، پژوهش و ترجمه: محمد عظیمی - مریم الطافی

طراحی روی جلد: کامیار اصغری

چاپ: البرز ۱۷۶۵۶۱۷-۲۲۶-۱۵۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

((مقدمه))

یادمان مردی که دنیا خانه اش بود، وظیفه ای سترگ است تا در سالی که بنام میراث معنوی در جهان خوانده شد، بر خاک وطنش گردهم آییم و چهل و پنجمین سال خاموشی اش را گرامی بداریم.

نیمایوشیچ آشنایی غریب است که هنوز تالو رنگارنگ او در منشور نگاه و نقد جامعه ی فرهنگی و ادبی ما آنچنان که شایسته ی کار سترگ او باشد، به بار ننشسته است. شاید نیازی به برشمردن دلایل آن نباشد که خود حدیث مفصلی ست. ولی باید گفت که کوشندگان نیماشناس بسیار محدود و اندک اند. شاید نوع نگاه شاعر و شخص و شخصیت نیما و آثارش، جسارت را از خواننده سلب می نماید. ولی باید گفت که متاسفانه هنوز آثار نیما به تمامی در دسترس خواننده قرار نگرفته است. از سوی دیگر پراکندگی آثار و عدم تدوین آن توسط نیما، خود از دلایل تشکیک و بروز احتمالات مختلف شده است. بروز غلط های فاحش و فراوان در آثار چاپ شده و عدم نظارت دقیق و تطبیقی موجب نتیجه گیری های ناروا در مورد اثر شده و آثار را دور از دسترس می نماید. برگزاری همایش ها و مراسم مختلف در مورد آثار نیما اگر چه می تواند در شناخت شاعر موثر واقع شود، ولی نمی تواند از کلیت های شناخت اولیه شاعر تجاوز نموده و

صل
نیمایوشیچ



با بررسی دقیق تر و موشکافانه به نتیجه ای مدون برسد. سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در راستای شناخت و شناسایی این چهره ی جهانی، با خرید خانه ی اجدادی نیما در روستای یوش، که در گذر زمان تبدیل به ویرانه ای شده بود، اقدام به بازسازی شایسته ی این مکان نمود و با انتقال جسد نیما از امام زاده عبدالله تهران به یوش، این روستا را دارای هویتی ویژه ساخت. از برنامه های در دست اقدام می توان به طرح ساخت موزه نیما، ایجاد کتابخانه ی تخصصی، سایت اختصاصی، سالن مطالعات کنفرانس و... اشاره کرد. امید است با تداوم همایش ها و بررسی تخصصی آثار نیما یوشیج، در شناسایی و شناساندن این شخصیت مازندران و زادگاهش موفق باشیم.

دبیر همایش - محمد عظیمی

مسئول انجمن دوستداران میراث فرهنگی هوتو

سیزدهم دی ماه هشتاد و سه

چهاردهم شروینه ماه هزار و پانصد و شانزده تیری

ص ۳
میراث مازندران
نیما



نیمامِ مَنْ مِ نَوْمٍ نَوْمٍ نَمَاور
شیرِ شیرُونِ رستمَدارِ سَرور

گُردِ گُردُونِ تَهْمَتَنِ دِلاور
وَنِ ریکا، اِتی کُوْ مَن نَوْمِ آور

قبرستان

www.tabarestan.info

روز شمار زندگی

۱۲۷۶: تولد در ۲۱ آبان ماه برابر با ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۱۵ قمری برابر با ۱۱ نوامبر ۱۸۹۷ در یوش، علی نوری فرزند ابراهیم نوری و طوبی مفتاح
۱۲۹۱: ورود به مدرسه سن لویی پس از گذراندن آموزش در مدرسه ی

حیات جاوید

۱۲۹۶: دریافت تصدیق نامه از مدرسه سن لویی با عنوان میرزا علی خان
۱۲۹۸: آغاز به کار در وزارت مالیه قسمت بایگانی
۱۲۹۹: سرودن شعر قصه ی رنگ پریده، خون سرد
۱۳۰۰: انتشار نخستین کتاب با نام (قصه ی رنگ پریده، خون سرد) در مطبعه سعادت - نگارش تئاتر خواهش می کنم

۱۳۰۱: نگارش شعر (افسانه) و تقدیم به نظام وفا، معلم و مشوق نیما - نگارش رمان (براد) - حسنک وزیر غزنه - قبرستان شابهار



۱۳۰۱: انتشار شعر (ای شب) در روزنامه نوبهار

۱۳۰۳: انتشار شعر (محبس) که نیما از آن و شعر افسانه به عنوان

بیرق های موج انقلاب شعر فارسی نام می برد.

انتشار برخی از اشعار به کوشش محمدصیاد هشتروندی

۱۳۰۴: دریافت شناسنامه با نام نیما - تدریس در مدرسه صنعتی آلمانی

۱۳۰۵: ازدواج با عالیه جهانگیر، مرگ پدر (ابراهیم نوری)، انتشار کتاب

فریادها، چاپ کتاب (خانواده ی سرباز)،

۱۳۰۶: ترک کار از اداره مالیه

۱۳۰۷: اقامت در بارفروش (بابل) - تئاتر (کفش حضرت غلمان) - نگارش

سفرنامه بارفروش - تئاتر (حکایت دزد و شاعر)

۱۳۰۸: اقامت در لنگرود - رشت - لاهیجان

۱۳۰۹: اقامت در لاهیجان، نگارش داستان (مرقد آقا)

۱۳۱۰: اقامت و تدریس در آستارا

۱۳۱۲: اقامت و تدریس در تهران

۱۳۱۵: تدریس ادبیات در دبیرستان صنعتی تهران

ص ۱
بیروت - تهران
نیما



۱۳۱۷: عضویت در هیئت تحریریه مجله موسیقی به همراه صادق هدایت،

عبدالحسین نوشین و محمدضیاء هشترویدی

۱۳۱۸: صدور حکم کار در مجله موسیقی

۱۳۲۴: نگارش داستان (آهو و پرندۀ ها)

۱۳۲۵: نگارش داستان (توکایی در قفس) - شرکت در نخستین کنگره

نویسندگان ایران (خانه وکس)

۱۳۲۶: همکاری با ماهنامه مردم و انتشار شعر (پادشاه فتح) در این مجله

۱۳۲۸: همکاری با مجله های خروس جنگی

۱۳۲۹: انتشار منظومه (افسانه) به کوشش احمد شاملو - انتشار کتاب دو

نامه (مکاتبه ی نیما یوشیج و شین پرتو)

۱۳۳۰: نگارش داستان غول و ارابه و زنش - همکاری با مجله کویر

۱۳۳۱: بزرگداشت نیما در دفتر تحریریه مجله علم و زندگی به همت

جلال آل احمد

۱۳۳۲: دستگیری به علت کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۳: دستگیری توسط شهربانی - انتشار کتاب نیما یوشیج کیست و

چیست از احمد ناصحی (زیر نظر ابوالقاسم جنتی)



۱۳۳۴: انتشار کتاب (ارزش احساسات) به کوشش ابوالقاسم جنتی عطایی

- انتشار کتاب (نیما، زندگی و آثار او) به کوشش ابوالقاسم جنتی

عطایی - انتشار کتاب نیما یوشیج و قسمتی از اشعار او به کوشش

ابوالقاسم جنتی عطایی

۱۳۳۵: نوشتن وصیت نامه

۱۳۳۶: انتشار کتاب مانلی از نیما یوشیج به همت ابوالقاسم جنتی عطایی

۱۳۳۸: مرگ تن در ۱۳ دی ماه

۱۳۷۲: انتقال پیکر نیما از تهران به یوش و دفن در خانه پدری

۱۳۷۵: ثبت نام نیما در فهرست مشاهیر جهان توسط سازمان علمی،

فرهنگی یونسکو

وین قدر نه بد بیای ماند. آمین!

این نیز ز ما جدای ماند، آمین!

آمین! نه ددی بجای ماند آمین

گر خاموشی است سدّ راه من و تو

صن
مرکز معنویت
نیما



(زندگینامه ی خودنوشت)

در سال ۱۳۱۵ هجری، ابراهیم نوری - مرد شجاع و عصبانی - از افراد یکی از دودمان های قدیم شمال ایران محسوب می شد. من پسر بزرگ او هستم. پدرم در این ناحیه به زندگانی کشاورزی و گله داری خود مشغول بود. در پائیز همین سال، زمانی که او در مسقط الرأس بیلاقی خود (یوش) منزل داشت، من به دنیا آمدم. پیوستگی من از طرف جدّه به گرجی های متواری از دیرزمانی در این سرزمین می رسد.

زندگی بدوی من در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت که به هوای چراگاه به نقاط دور بیلاق - قشلاق می کنند و شب، بالای کوه ها ساعات طولانی با هم به دور آتش جمع می شوند.

از تمام دوره ی بچگی خود، من بجز زدوخوردهای وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ نشینی و تفریحات ساده ی آنها در آرامش یکنواخت و کور و بی خبر از همه جا، چیزی به خاطر ندارم.

در همان دهکده که متولد شدم، خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد گرفتم. او مرا در کوچه باغ ها دنبال می کرد و به باد شکنجه می گرفت. پاهای نازک مرا به درخت های ریشه و گزنه دار می بست، با ترکه های بلند می زد و مرا



مجبور می‌کرد به از بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌ی دهاتی به هم می‌نویند و خودش آنها را به هم چسبانیده و برای من طومار درست کرده بود.

اما یک سال که به شهر آمده بودم اقوام نزدیک من مرا به همپای برادر از خود کوچکترم، لادین، به یک مدرسه‌ی کاتولیک واداشتند. آن وقت این مدرسه در تهران به مدرسه‌ی عالی سن لویی شهرت داشت.

دوره‌ی تحصیل من از اینجا شروع می‌شود. سالهای اول زندگی مدرسه‌ی من به زدو خورد با بچه‌ها گذشت. وضع رفتار و سگنات من، کناره‌گیری و حُجبی که مخصوص بچه‌های تربیت شده در بیرون شهر است، موضوعی بود که در مدرسه مسخره برمی‌داشت. هنر من خوب پریدن و با رفیقم حسین پژمان، فرار از محوطه‌ی مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی‌کردم. فقط نمرات نقاشی به داد من می‌رسید. اما بعدها در مدرسه، مراقبت و تشویق یک معلم خوش رفتار که نظام وفا شاعر بنام امروز باشد، مرا به خط شعر گفتن انداخت.

این تاریخ‌مقارن بود با سال‌هایی که جنگ‌های بین‌المللی ادامه داشت. من در آن وقت اخبار جنگ را به زبان فرانسه می‌توانستم بخوانم. شعرهای من در آن وقت به سبک خراسانی بود که همه چیز در آن یکجور و بطور کلی



دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط با خصایص زندگی مشخص گوینده،
وصف می شود.

آشنایی با زبان خارجی راه تازه ای را در پیش چشم من گذاشت. ثمره ی
کاوش من در این راه بعد از جدایی از مدرسه گذرانیدن دوران دلدادگی
بدانجا می انجامد که ممکن است در منظومه ی (افسانه) ی من دیده شود.
قسمتی از این منظومه در روزنامه ی دوست شهید من میرزاده ی عشقی
چاپ شد. ولی قبلاً در سال ۱۳۰۰ منظومه ای به نام (قصه ی رنگ پریده)
انتشار داده بودم.

من پیش از آن شعری در دست ندارم. در پاییز سال ۱۳۰۱ نمونه ی دیگر از
شیوه ی کار خود، (ای شب) را که پیش از این تاریخ سروده بودم و
دست به دست خوانده و رانده شده بود، در روزنامه ی هفتگی (نوبهار) دیدم.
شیوه ی کار در هر کدام از این قطعات تیر زهرآگینی، مخصوصاً در آن
زمان، به طرف طرفداران سبک قدیم بود. طرفداران سبک قدیم آنها را قابل
درج و انتشار نمی دانستند. با وجود آن در سال ۱۳۴۲ هجری بود که اشعار
من صفحات زیاد (منتخبات آثار شعرای معاصر) را پُر کرد. عجب آنکه
نخستین منظومه ی من (قصه ی رنگ پریده) هم که از آثار بچگی من
بشمار می آید، در جزو مندرجات این کتاب و در بین نام آن همه ادبای



ریش و سبیل دار خوانده می شد و بطوری قرار گرفته بود که شعرا و ادبا را نسبت به من و مولف دانشمند کتاب (هشترودی زاده)، خشمناک می ساخت. مثل اینکه طبیعت آزاد پرورش یافته ی من در هر دوره از زندگی من باید با زдохورد رودرو باشم.

در اشعار آزاد من، وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته می شوند. کوتاه و بلند شدنِ مصرع ها در آنها بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه ی من از روی قاعده ی دقیق به کلمه ی دیگر می چسبید. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است. مایه ی اصلی اشعار من، رنج است. به عقیده ی من گوینده ی واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود شعر می گویم. فورم و کلمات و وزن و قافیه، در همه وقت، برای من ابزارهایی بوده اند که مجبور به عوض کردن آنها بوده ام تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.

در دوره ی زندگی خود من هم، از جنس رنج های دیگران سهم هایی هست بطوری که من بانوی خانه دار و بچه دار و ایلخی بان و چوپان ناقابلی نیستم، به این جهت وقت پاکنویس کردن برای من کم است. اشعار من متفرق به دست مردم افتاده و یا در خارج از کشور به توسط زبان شناس ها

صن
نیم



خوانده می شود. فقط از سال ۱۳۱۷ به بعد در جزو هیئت
تحریریه‌ی (مجله‌ی موسیقی) بوده ام و به حمایتِ دوستانِ خود در این مجله،
اشعارِ خود را مرتباً انتشار داده ام.

من مخالف بسیار دارم. چون خودِ من بطور روزمره دریافته ام، مردم هم
باید روزمره دریابند. این کیفیتِ تدریجی نتیجه‌ی کارِ من است. مخصوصاً
بعضی از اشعارِ مخصوص تر به خودِ من، برای کسانی که حواسِ جمع در
عالمِ شاعری ندارند، مبهم است. اما انواع شعرهای من زیادند. چنان که
دیوانی به زبانِ مادریِ خود به اسم (روجا) دارم.

می توانم بگویم من به رودخانه شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد،
بدون سروصدا می توان آب برداشت. خوش آیند نیست اسم بردن از داستان
های منظومِ خود به سبک های مختلف که هنوز به دست مردم نیامده است.
باقی شرح حالِ من این می شود: در تهران می گذرانم. زیادی می نویسم، کم
انتشار می دهم و این وضع مرا از دور تنبل جلوه می دهد.

تهران - خرداد ۱۳۲۵



((از قصه ی رنگ پریده، خون سرد))

من یکی خونین دلم، شوریده حال،

که شد آخر عشق، جانم را وبال.

سخت دارم عزلت و اندوه دوست،

گر چه دانم دشمنِ سختِ من اوست.

من چنان گمنامم و تنهاستم،

گویا یکباره ناپیداستم.

کس نخوانده ست ایچ آثارِ مرا،

نه شنیده ست ایچ گفتارِ مرا،

اولین بار است اینک، کانجمن

شمه ای می خواند از اندوهِ من،

شرحِ عشق و شرحِ ناکامی و درد،

قصه ی رنگِ پریده، خونِ سرد.

من از این دونانِ شهرستان نی ام.

خاطرِ پُر دردِ کوهستانی ام،

تبرستان
www.tabarrestan.info

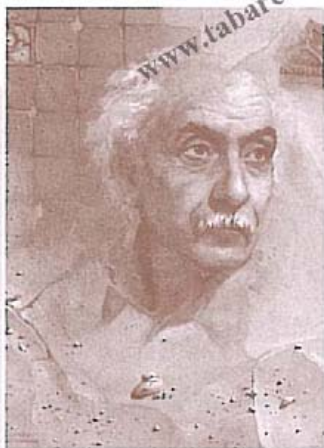
صل
میراث شعرا
نیما



کز بدی بخت، در شهرِ شما،
روزگاری رفت و هستم مبتلا.
هر سَری با عالم خاصی خوش است
هر که را یک چیز، خوب و دلکش است.

من خوشم با زندگی کوهیان،
چون که عادت دارم از طفلی بدان.
به به از آنجا که مأوای من است،
وز سراسر مردم شهر ایمن است.
اندر او نه شوکتی، نه زینتی
نه تقید، نه فریب و حیلتی
به به از آن آتش شب های تار،
در کنار گوسفند و کوهسار
به به از آن آتش و آن هممه
که بیفتد گاهگاهی در رمه:

بانگِ چوپانان، صدای های های،
بانگِ زنگِ گوسفندان، بانگِ نای
زندگی در شهر، فرساید مرا



تبرستان

www.tabarestan.info

ص ۳
تبرستان
نیما



صحبتِ شهری بیازارد مرا.
خوب دیدم شهر و کارِ اهلِ شهر،
گفته ها و روزگانِ اهلِ شهر،
صحبتِ شهری پُر از غیب و ضرر است.
پُر ز تقلید و پُر از کید و شر است.
شهر باشد منبعِ بس مفسده،
بس بدی، بس فتنه ها، بس بیهده
تا که این وضع است در پابندگی،
نیست هرگز شهر جای زندگی.
زین تمدنِ خلق در هم اوفتاد،
آفرین بر وحشتِ اعصارِ باد!
جان فدای مردمِ جنگل نشین!
آفرین بر ساده لوحان، آفرین
شهر، درد و محنتم افزون نمود،
این هم از عشق است، ای کاش او نبود!
من هراسانم بسی از کارِ عشق،
هر چه دیدم، دیدم از کردارِ عشق.

ص ۱
تصحیح
نیما



- ((آثار منتشر شده از نیما و نقد و نظر دیگران تا زمان خاموشی))
- ۱۳۰۰ - کتاب قصه ی رنگ پریده، خون سرد - تهران - مطبعه سعادت - حمل ۱۳۰۰
- ۱۳۰۱ - شعر افسانه - چاپ هجده بند و نیم - روزنامه قرن بیستم - تهران - ۱۳۰۱
- شعر ای شب - نوبهار - ۵ - ش ۱۰ - ۶ قوس ۱۳۰۱
- شاعر جوان / حرف های نیما در باره افسانه - روزنامه قرن بیستم - ش ۱۴ - ۲۶ رجب ۱۳۴۱ ق
- ۱۳۰۳ - کتاب منتخبات آثار از نویسندگان و شعرای معاصرین - به کوشش محمدضیاء هشترودی - انتشارات کتابخانه و مطبعه ی بروخیم - تهران
- ۱۳۰۴ - آیدین - روزنامه شفق سرخ - تهران
- ۱۳۰۵ - خانواده سرباز - تهران - خیام - جیبی - ۵۶ ص
- داستان حسنگ، وزیر غزنه - روزنامه شفق سرخ - تهران
- ۱۳۰۹ - مرقد آقا - تهران - کلاله خاور -
- ۱۳۱۰ - ای شب - تهران - بی نا



۱۳۱۸ - شعر صدای چنگ - مجله موسیقی - ش ۸/ص ۱۶ - آبان

شعر قو - مجله موسیقی - ش ۱۰/ص ۱۶-۱۴ - دی

مقاله ارزش احساسات - مجله موسیقی ش ۱۰/ص ۵-۱-دی

۱۳۱۹ - اتللو از ویلیام شکسپیر - ترجمه: عبدالعزیز نوشین - برگردان

شعرها از نیما - تهران

مقاله ارزش احساسات - مجله موسیقی - ش ۱-ص ۳ فروردین ماه

شعر گل مهتاب - مجله موسیقی - ش ۱-ص ۱۸/۲۱ - فروردین ۱۳۱۹

شعر ققنوس - مجله موسیقی - ش ۲/ص ۲۳-۲۵ - اردیبهشت ۱۳۱۹

شعر مرغ غم - مجله موسیقی - ش ۴/ص ۲۹-۳۰ - تیر ۱۳۱۹

شعر پریان - مجله موسیقی - ش ۵/ص ۲۲-۲۶ - مرداد ۱۳۱۹

شعر فضای بیچون - مجله موسیقی - ش ۸/ص ۳۷ - آبان ۱۳۱۹

شعر طوفان - مجله موسیقی - ش ۹/ص ۲۲-۲۸ - آذر ۱۳۱۹

ژورنال دو تهران - ترجمه مقاله معاصرین به زبان فرانسه - بهمن

شعر ای شب - مجله موسیقی - ش ۱۱/۱۲-ص ۱۷/۱۸ - بهمن/اسفند

۱۳۲۰ - شعر خنده سرد - مجله موسیقی - ش ۳/ص ۲۹/۳۰ - خرداد ۱۳۲۰

ص ۱
میراث معنوی
نیما



۱۳۲۲- شعر امید پلید با مقدمه و نظر احسان طبری - نامه مردم - ش ۱۸-

اردیبهشت ۱۳۲۲

جوانه های شعر نو (مقاله در باره نیما) - پرویز خانلری - مجله

سخن - ش ۳ - ص ۱۶۱/۱۶۵

۱۳۲۳- ادبیات معاصر ایران - ترجمه فاطمه سیاح و سعید نفیسی -

مجله پیام نو- ش ۱ - ص ۲۴/۲۷ - ۱۳۲۳

مرقد آقا - به کوشش محمد رضائی - (جزوه چهارم افسانه -

دوره چهارم) - کلاله خاور - تهران

۱۳۲۴- زندگانی حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) - مقدمه از نیما و

قصیده ای در رثاء او - بی نا - تهران - ۱۳۲۴

۱۳۲۵- افسانه - با مقدمه احمد شاملو - جیبی - تهران - ۱۳۲۵

نخستین کنگره نویسندگان ایران - بحث در باره نظم معاصر -

عبدالحسین نوشین - تهران - تیر ۱۳۲۵

شعر کار شب پا - پیام نو - ش ۱ - مهر ۱۳۲۵

شعر مادری و پسری - نامه مردم ماهانه - ش ۲ - آبان ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶

شعر پادشاه فتح - نامه مردم - د ۴ - ش ۷ دی ۱۳۲۶



۱۳۲۷- شعر خواب زمستانی - مجله اندیشه نو - ش ۱۵/۱- آذر ۱۳۲۷

غزلی با یاد نیما - یدالله مفتون امینی - اطلاعات هفتگی - ۲۷ بهمن

۱۳۲۹ - افسانه - با مقدمه احمد شاملو- تهران - علمی - ۱۳۲۹

سخنوران نامی معاصر ایران - سیدمحمد برقعی - تهران - امیرکبیر

دو نامه - تهران - رقی - ۱۳۲۹

افسانه نیما یوشیج - جلال آل احمد - ایران ما - خرداد ۱۳۲۹

نقدی بر کتاب افسانه - مرتضی کیوان - جهان نو - ش ۴ - تیر ۱۳۲۹

مصاحبه و شوخی با نیما - حمیدی شیرازی - جهان نو - ش ۵ - ۱۳۳۰-

شعر(قطعه ای از عنکبوت رنگ) - نکته(از حرف های همسایه) -

خروس جنگی - ش ۳ - خرداد ۱۳۳۰

آخرین نبرد - اسماعیل شاهرودی - مقدمه از نیما - تهران - امیرکبیر

۱۳۳۱- مشکل نیما - جلال آل احمد - مجله علم و زندگی - ش ۵/س ۱-

اردیبهشت ۱۳۳۱

سخنرانی به افتخار نیما - مجله علم و زندگی - ش ۵/س ۱- اردیبهشت

شعر ناقوس - مجله علم و زندگی - ش ۶/س ۱- خرداد ۱۳۳۱

سخنی چند پیرامون شعر نو - عبدالحسین آیتی - فرهنگ نو - ش ۵



تعریف و تبصره - روزنامه آتشبار - به مدیریت انجوی شیرازی

۱۳۳۲ - نیما یوشیج، شاعر بزرگ معاصر - نیروی سوم - ش ۲۷ - ۱۱

فروردین ۱۳۳۲

نامه به نیما - جلال آل احمد - نیروی سوم - ش ۴ - ۲۹ خرداد

نمونه ای از شعر نیما - روشنفکر - ش ۳ - ۱۸ تیر ۱۳۳۲

نمونه ای از نثر نیما (ما در قبرستانی بیش زندگی نمی کنیم) -

فردوسی - ش ۱۳۰ - اسفند ۱۳۳۲

نگاهی به شعر پارسی پس از انقلاب مشروطیت - نادر نادرپور -

مجله علم و زندگی - ش ۲/س ۱ - ۱۳۳۲

شعرای معاصر - جعفر شیدبان - جاویدان - تهران - ۱۳۳۲

منتخبی از بهترین آثار شعرای معاصر - شرق - تهران - ۱۳۳۲

۱۳۳۳ - نظر علی دشتی در باره نیما - اطلاعات ماهانه - ۱۳۳۳

نیما یوشیج کیست؟ چیست؟ - به کوشش ابوالقاسم جنتی عطایی

- احمد ناصحی - تهران - بهمن ۱۳۳۳

شعر اجاق سرد - امید ایران - ش ۱۳ - ۱۴ شهریور ۱۳۳۳

تذکره شعرای معاصر ایران - ج ۱ - عبدالرحیم خلخالی - طهوری -

تهران - ۱۳۳۳



۱۳۳۴ - شعر بهار - در راه هنر - ش ۲ - فروردین ۱۳۳۴

نوعی وزن در شعر امروز (نیما و شعر او) - اخوان ثالث - در راه

هنر - ش ۳ - خرداد ۱۳۳۴

ضرورت تاریخ - عبدالمجید شجاعی - در راه هنر - ش ۶ - شهریور

اعدام شعر نو (بمناسبت سخنرانی یک مقام رسمی در دانشگاه تهران

مبتنی بر طرد نیما و شعر نو) - محمود عنایت - فردوسی ش ۲۱۰ -

۱۱ مهر ۱۳۳۴

مجموعه اشعار نیما یوشیج، زندگی و اشعار او - بکوشش ابوالقاسم

جنتی عطایی - تهران - صفی علیشاه - ۱۳۳۴

نیما و زندگی و آثار او - معرفی و بررسی کتاب جنتی - فردوسی -

ش ۲۳۳ - اسفند ۱۳۳۴

کوچ - نصرت رحمانی - مقدمه نیما و شعری برای نیما - تهران -

امیرکبیر - ۱۳۳۴

۱۳۳۵ - ارزش احساسات - توضیحات و حواشی از جنتی عطایی - تهران

- صفی علیشاه - ۱۳۳۵

مرغ آمین (مجموعه اشعار از نیما و ۵ شاعر دیگر) - تهران - بی نا -



۱۳۳۶ - مانلی - بکوشش جنتی عطایی - رقی - صفی علیشاه - تهران -
آخرین آواز دزدمونا (ترجمه ی منظوم آوازی از اتللو) - فردوسی -

ش ۲۲۰-۲۸ ایان ۱۳۳۶

از کسانی که مانلی را خوانده اند نظر می خواهیم (شروع مباحثه

پیرامون شعر نیما) - فردوسی - ش ۳۱۵ - ۲۳ مهر ۱۳۳۶

شعرنو چیست و شاعر نوپرداز کیست (افکار و آثار ایرج) - کوروش

حائری - ابن سینا - تهران - ۱۳۳۶

۱۳۳۷ - یک سخن در باره آثاری که نیما به شیوه قدمایی سروده است

- مهدی اخوان ثالث - صدف - ش ۶ - فروردین ۱۳۳۶

شعری از نیما (در منقبت حضرت علی (ع)) - صدای وطن - ش ۱ - ۲۳

فروردین ۱۳۳۷

شاهکارهای شعر معاصر ایران - فریدون کار - تهران - امیرکبیر -

۱۳۳۸ - حیات پرغوغای ادبی نیما - نادر نادریپور - مجله سخن - آذر

تشییع جنازه نیما - روزنامه اطلاعات - ۱۸ دی ۱۳۳۸

شاملو، ابتهاج - روشنفکر - ش ۳۲۲ - ۲۳ دی ۱۳۳۸

شعری برای نیما - شهریار - روشنفکر - ش ۳۲۲ - ۲۳ دی ۱۳۳۸



زندگی و مرگ نیما - محمدطاهری - روشنفکر - ش ۳۲۲-۲۳ دی ۱۳۳۸
کوه ها گریه کنید، نیما مرد - نصرت رحمانی - آرژنگ جمعه - ۲۴ دی
نیما و مرگ او - سعید نفیسی - سپید و سیاه - ش ۳۳۲ - ۲۴ دی
ملاقات نیما و صادق هدایت بعد از مرگ - محفوظ عنایت -
سپید و سیاه - ش ۳۳۴ - ۸ بهمن ۱۳۳۸
وصیت نامه نیما - سپید و سیاه - ش ۳۳۵ - ۱۵ بهمن ۱۳۳۸
تو بمان، بمانیم که چه؟! - هوشنگ ابتهاج، شهریار - روشنفکر -
ش ۳۳۹ - ۱۲ اسفند ۱۳۳۸
مرگ نیما - محمد علی اسلامی ندوشن - یغما - ش ۱۲ - ۱۳۳۸



ترا من چشم در راهم

که می گیرند در شاخ تلاجن سایه ها رنگ سیاهی

وزان دلخستگانت راست اندوهی فراهم

ترا من چشم در راهم

شباهنگام، در آن دم که برجا درّه ها چون مرده ماران خفتگانند

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام

گرم یادآوری یا نه، من از یادت نمی کاهم

ترا من چشم در راهم.

زمستان ۱۳۳۶

تبرستان

www.tabar-estan.info

ص ۲۲
میراث معنوی
نیما



شب دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۳۵

امشب فکر می کردم با این گذران کثیف که من داشته ام، بزرگی که فقیر و ذلیل می شود حقیقتاً جای تحسّر است. فکر می کردم برای دکتر حسین مفتاح چیزی بنویسم که وصیت نامه ی من باشد به این نحو که بعد از من هیچکس حق دست زدن به آثار مرا ندارد بجز دکتر محمد معین، اگر چه او مخالف ذوق من باشد.

دکتر محمد معین حق دارد در آثار من کنجاوی کند، ضمناً دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی و آل احمد با او باشند بشرطی که هر دو با هم باشند. ولی هیچ کس از کسانی که به پیروی از من شعر صادر فرموده اند در کار نباشند. دکتر محمد معین مثل صحیح علم و دانش است.

کاغذ پاره های مرا باز کنید. دکتر محمد معین که هنوز او را ندیده ام، مثل کسی است که او را دیده ام. اگر شرعاً می توانم قیّم برای ولد خود داشته باشم، دکتر محمد معین قیّم است ولو اینکه او شعر مرا دوست نداشته باشد. اما ما در زمانی هستیم که ممکن است همه ی این اشخاص نامبرده از هم بدشان بیاید و چقدر بیچاره است انسان!...

نیما یوشیج



ص ۲
مراثی معین
نیما

خوب و بدشان به هم درآمیخته ام
در خوابگه مورچگان ریخته ام

تبرستان

www.tabarrestan.info

از شعرم خلقی به هم انگیخته ام
خود گوشه گرفته ام تماشا را کآب

کوچ آمد و درر بود گویی همه را
راه کج و طوفان و بلای دمه را؟

نه ماند قبیله را نشان، نه رمه را
من ماندم و او بجای، اما چه کنم

صن
میراث شعور
نیسا





تبرستان
www.tabarestan.info



ص ۲
روزنامه اطلاعات
نما



Snow

Yellow hasn't become red for no reason
the red hasn't cast its color
upon the wall for no reason.

Morning has come from that side of the Azakoo mountains but
Vazna Mountain is not clear.

The power of the dimly-lit snow works all its chaos
on every window-pane it settles.

Vazna is not clear
from this, I have a heavy heart;
the guest-killing guesthouse's day is dark
every soul jumbled together aimlessly:
some sleepy people
some uncouth people
some simple people.

(10)



It is night

A night of deep darkness
On a branch of the old fig tree
A frog croaks without cease,
Predicting a storm, a deluge,
and I am drowned in fear.

It is night,

And with night the world seems
like a corpse in the grave;
And in fear I say to myself:
"What if torrential rain falls everywhere?"
"What if the rain does not stop
until the earth sinks into the water
like a small boat?"

In this night of awful darkness

Who can say in what state we will be
when dawn breaks?
Will the morning light make
the frightening face of the storm
disappear?



Through support of many friends, there were many opponents to my poems, because I believe that my composition of the poems was through ordinary language, and I expect people to understand them in an ordinary way. This gradual quality is my work's outcome. It seems that some of my poems are vague to those people who are not focused on poems in the realm of poetry. But the types of my poems are varied; I even have a *Divan* named "*Roja*" in my mother tongue. I am like a river; you can take your share of water from this river. It is not pleasant to mention some of my poetic stories in different styles that have not yet reached the public.

The rest of my autobiography is this: I live in Tehran; I write much but publish less. I appear to be lazy to those people who see me from afar.



My style of composing a poem in that time was a great opposition to the old style poets. They thought that my poems did not deserve to be published in any newspaper. But in 1342 AH, my poems filled out most parts of the selections of "Contemporary Poets Works". Interestingly, my first work, "*Qesseh Rang Barideh*" (The Pale Story) was published in that book and that poem was read among famous poets of that period, and made them angry with the publisher of that book, "Hashtroodi Zadeh" and me. It seems as if I should encounter with conflicts during all of my life.

In my free poems, rhythm and rhyme have different shapes. The length and the shortness of my poems are not based on passion and fantasy. In this irregularity I have a kind of regularity. I join a word to another based on an exact rule. It is difficult for me to compose this kind of poem than other ones.

The main theme of my poems is pain. In my point of view a real poet should tell about peoples' pain and sufferings. I compose for my pains. The form, words, rhythm and rhyme of my poems are some tools for me to tell about my pains.

You can find the type of pain that I experienced in my life like others. Since I am not a simple housewife, mother and shepherd, it is not easily possible for me to copy, because of the shortage of time. My poems are spoken from mouth to mouth in the street or are analysed by linguists abroad. I had been a member of editorial board of Music magazine, since 1317 AH and I published my poems in this magazine.

(7)



One year after entering the city, my relatives sent my brother "Ladbon" and me to a Catholic school. It was named "Saint Louis" high school. My training began from that time. In the beginning years, I fought with my classmates. My behavior was typical of villagers, was mocked by other students. My art was jumping and escaping from school with my friend "Hossein Pejman". I was not a good student and just my scores in painting were good.

But some years later, "Nezam Vafa", the famous poet of the time, encouraged me to compose poems.

That time coincided with the international wars. I could read the news of war in French. My poems at that time were in *Khorasani* style, which were far away from reality and had a narrow relationship to a poet's life.

Knowing foreign languages was a new way for me. The result of my works in this way, after school and romantic period were seen in a versified story named "*Afsaneh*" (Myth). Some parts of it were published in my martyred friend's newspaper "Mirzadeh 'Eshqi". But in 1921, I had published a poem named "*Qesseh Rang Parideh*" (The Pale Story).

Before that, I had no poem. In fall of 1922, I published a sample of my works in a weekly newspaper named "Nowbahar"; I named that poem "*Ey Shab*" (O Night).

(6)



Autobiography

"In 1315 AH, Ebrahim Noori was a brave and nervous man of an old family in north of Iran. I was his elder son. My father earned his living from farming and husbandry.

In the autumn of that year, when he lived in his hometown (Yoosh), I was born. My maternal ancestors were from Georgia and had migrated to Iran.

My first years of life were spent among the shepherds and hors-herders who; in their seasonal movements from one grassland to another, sat round the fire on the Mountainside for long hours every evening.

From my childhood years I remember nothing but savage fights, and other things related to a nomadic life, and the simple amusements of those people in an atmosphere of monotony and ignorance.

I learned reading and writing from the *Akhund* (preacher and teacher) of the village where I was born. He used to run after me through the alleyways and, catching me, tied my thin feet to rough, thorny trees and beat me with long canes. He had made a scroll by pasting together some letters which peasants had written to their relatives, and he ordered me to learn the whole scroll by heart.

(5)



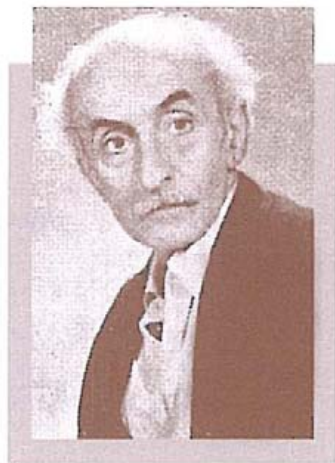
1955: Abol Qassem Jannati 'Ataee writes about Nima: the books of: *Arzesh-e Ehsasat* (The Worth of Feelings), *"Nima, Zendegi va Asar-e ou"* (Nima, Life & his Works) and (Nima Yooshij & his Poems).

1956: Writes his last will.

1957: Publishes the book of *"Manelli"* (by Abol Qassem Jannati 'Ataee).

1959: Dies on 2 Jan.

1993: Nima's corpse is transferred from Tehran to Yoosh.



(4)



1938: Member of the editorial board in Music magazine, with Sadeq Hedayat, 'Abdol Hossein Nooshin and Mohammad Zia Hashtrودي.

1939: Works at Music magazine.

1945: Writes the story of "*Ahoo va Parandeh-ha*" (Deer & Birds).

1946: Writes the story of "*Tookae Dar Qafass*" (A Bird in Cage); attends the 1st congress of writers in Iran (VOX).

1947: Publishes the poem of "*Padeshah-e Fath*" (The King of Victory) in Mardom magazine.

1949: Cooperates with Khorroos Jangi magazine.

1950: Publishes the poem of "*Afsaneh*" (Myth) (by Ahmad Shamlou) and "*Do Nameh*" (Two Letters).

1951: Writes the story of "*Ghool, Arrabeh va Zanash*"; cooperates with Kavir magazine.

1952: Commemoration of Nima at the 'Elm o Zendegi magazine by Jalal Al-e Ahmad.

1953: Arrested because of the 28 Mordad (18 Aug.) coup-d'état.

1954: Arrested by Police Headquarters; Ahmad Nasehi writes about Nima.



1922: Publishes the poem of "*Ey Shab*" (O Night) in Nowbahar newspaper.

1924: Publishes the poem of "*Mahbass*" (Prison), mentions it and "*Afsaneh*" (Myth) as the banners of revolution in Persian poetry; Mohammad Zia Hashtroudi publishes Nima's other poems.

1925: Changes his name to "Nima"; teacher at the German Industrial School.

1926: Nima & 'Aliyeh Jahangiri marry; his father (Ebrahim Noori) dies; Nima publishes the books of "*Faryad-ha*" (Cries) and "*Khanevadeh-e Sarbaz*" (A Soldier's Family).

1927: Resigned from the Ministry of Finance.

1928: Resides in Barforoosh (Babol); composes the plays of "*Kafsh-e Hazrat-e Ghelman*" and "*Dozd o Sha'er*" (Thief & Poet); writes "*Safarnameh Barforoosh*" (The Travel Account of Barforoosh) book.

1929: Resides in Langerood, Rasht and Lahijan.

1930: Resides in Rasht and Lahijan; writes the story of "*Marqad-e Aqa*".

1931: Teacher in Astara.

1933: Teacher in Tehran.

1936: Literature teacher in the Industrial High School, Tehran.



Nima Yooshij

Our Spiritual Cultural Heritage

Biographical Notes

(‘Ali Noori)

1897: Born 11 Nov., Yoosh village, Noor city, Mazandaran province; son of Ebrahim Noori & Tooba Meftah.

1912: Graduated from "Hayat-e Javid" Primary School; student at "Saint Louis" French High School.

1917: Received diploma from "Saint Louis" High School by the name of "Mirza ‘Ali Khan".

1919: Employed by the Ministry of Finance, in the archives department.

1920: Composes the poems of "*Qesseh Rang Parideh*" (The Pale Story) and "*Khoon-e Sard*" (The Cool Blood).

1921: First book, "*Qesseh Rang Parideh*" (The Pale Story), publisher: Sa‘adat; "*Khahesh Mikonam*" (I beg of you) play.

1922: Composes the poem of "*Afsaneh*" (Myth); offers to Nezam Vafa, his teacher and encourager; novels of "*Barad*", "*Hassanak, Vazir-e Ghazneh*" (Hassanak, The Minister of Ghaznah) and "*Qabrestan-e Shabahar*" (Shabahar Graveyard).



تبرستان
www.tabarrestan.info

- Iranian Cultural Heritage and Tourism Organization of Mazandaran
- Hoto Association of Cultural Heritage Friends
- Text, research and translation: Mohammad 'Azimi – Maryam Altafi
- Designing: Kamyar Asghari
- Printing: Alborz, Sari
- Circulation: 1000 Copies

Nima Yooshij

تبرستان

www.tabarestan.info

Our Spiritual Cultural Heritage

*On the occasion of the 45th anniversary
of Nima Yooshij's demise*

*January 2
2005*

*Iranian Cultural Heritage and Tourism Organization of Mazandaran
HOTO Association of Cultural Heritage Friends*

